

۴۸ قابل
 شماره ۱۰۳
 ۱۹۸۸-۱۹۹۱

یادداشت

تاریخ ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۹ تلفن

زواله عزیزم! اگر تو سحرگرافته رو بیرونه تو انارا
 زواله خانم خطاب نمی کنی به آن سبب است که ترا ماسته دفتر
 خودی دادم و بیاد دارم که از معنویان کتاب استهلا در خفانت
 را شخص داده بودم و بیوسه ترا تحسین می کردم و اشکات
 زینت بخش عجله "بالو بود"

دیوان شکر را خانم میجویی اشکات همین داد و می نایست
 خوشوقت شوم که در آن دیارم که شادی در رات زنگ می فریاد است
 باز بیاد وطن خود و آشنایان قدیم میسی و با شکر و ادب زبان
 بیامکان خود بیوسه بر سره ای

با آرزوی موفقیت روز افزون تو

یزد شهری

۱۳۶۹ اردیبهشت ماه

زنگ مگ زواله اصفهانی	به گود جهان می کنه در فغانی
جو بیسی ز دیوان شکرش بخوانی	زوی بیاری طبعش آگاه گردی
که البر زمانه بجا جاودانی	الردی بیای اور ازین ده بیامی

ای منیر "پیرهنه شادم کردی - بانامه دلنشین جو یادم کردی
 لیدن ۷۷ ص ۶۹ - زواله